



متن درس خارج نهاده استاد یزدان پناه - شنبه ۱۴۰۱/۰۸/۰۷



به توفیق الهی ما در فصل اول مرحله رابعه یعنی مواد ثلاث از نهاده، سه مقام را به پایان بردیم. رسیدیم به مقام چهارم که فروعاتی است بر آنچه که در این سه مقام گفته شد «و یتفرع علی ما تقدم أمور». ما عرض کردیم خوب است که اینجا آن طرح پیشنهادی خودمان را عرض بکنیم که یک ذهنیت روان تر و طبیعی تری نسبت به مسائل داشته باشیم، تا رسیدیم به اینجا در این طرح پیشنهادی که اساسا بحث تقسیمی فلسفه که گفته می شود الموجود اما واجب او ممکن، صحبت واجب و ممکن ذاتی است؛ یعنی یا ممکن بالذات است یا واجب بالذات. لذا باید پیش از آن، این تقسیم گفته بشود که اساسا ما سه نوع تقسیم در بحث های وجوب و امکان و امتناع داریم؛ یکی بالذات، یکی بالغیر، یکی بالقیاس الی الغیر. این ابتدائا توضیح داده بشود و بعد گفته بشود به لحاظ بالذاتش چنین است که وارد بشویم که بگوئیم الموجود فی حد ذاته، اما ان یکون واجبا او ممکنا؛ فی حد ذاته، یعنی بشود ذاتی، امکان ذاتی. و طبیعتا این را مقدمه قرار دادیم تا بتوانیم بحثی که به عنوان یکی از فروعات هست را بهتر بفهمیم و حل کنیم. خوب توضیح دادم دیگر، حالا باید نگاه کرد این امکان فقری که گفته می شود، آیا جزو ممکن بالذات حساب می شود یا نه، که بعد ادامه می دهیم و توضیح می دهیم.

سوال: [؟]

استاد: بله، سه گانه به طور کلانش، جزئیاتش نه. یکی بالذات داریم، یکی بالغیر داریم، یکی هم بالقیاس الی الغیر. این سه تا فرقیست، بالذات معیارش چیست. من البته الان دیگر زیاد بالذات را توضیح نمی دهم، دوستان هم که بدایه و نهاده خواندند می دانند. بالذات یعنی فی حد ذاته، مع قطع نظر از غیر، چه حکمی را فی حد ذاته، خود دارد. این توضیحی که در مورد بالذات داده می شود. و خود این یک نظام ذهنی روانی به ما می دهد. نکنیم، الان مثلا می گوئیم الموجود اما واجب او ممکن، بالاخره نفهمیدیم این کدام قسمتش حساب می شود؟! گرچه من می دانم هر کسی تأمل کند، متوجه می شود بالذات است ولی باید در ساختار اولا بیاید. و از طرفی هم اثر فراوان دارد. بعدا آن امکان فقری را باید چکار کرد؟ اینها است که باید در جای خود بهش پرداخت.

فرع اول: موضوع امکان، ماهیت است

حالا من الان می خواهم متن فرع اول علامه را بخوانم. گفتم، طرح پیشنهادی خودم را تا اینجا گفتم. فرع اول علامه را می خواهم بخوانم و توضیح بدهم. بر اساس این اندیشه ای که پیشتر، در جلسه قبل گفتم، فقط در خاطر داشته باشید شروع داریم می کنیم. الان می بینید یک دفعه صحبت امکان ذاتی است اینجا. و بعد تعیر، این است که خوب اینکه گفتید الموجود اما واجب او ممکن، و منظور هم می شود ممکن ذاتی، این امکان که شما می گوئید، موضوعش چیست؟ چه چیزی به همچین چیزی متصف است؟ می گوید تنها چیزی که پیدا می کنیم، ماهیت است. چرا؟ باید چیزی باشد که خالی باشد از وجود و عدم، فی حد ذاته، طبیعتا بشود لا ضرورت الوجود و العدم، و مساوی النسبه نسبت به وجود و عدم، تا بشود گفت این، ممکن است. چون امکان چی بود؟ گفتیم با بیان علامه چی شد؟ یک مفاد معدوله ای غیر ضرورت الوجود و العدم دارد. یعنی باید این طوری بهش نگاه بکنیم. یعنی سلب

ضرورتین باید بشود. سلب تحصیلی را تبدیل کرد به معدوله، با آن توضیحاتی که داشتیم. اینها را دیگر دوباره تکرار نکنم. یعنی سلب ضرورتین باید باشد تا بشود امکان، امکان به معنای سلب ضرورتین است. می گوید یک همچنین امکانی که سلب ضرورتین باشد یعنی چی؟ فی حد ذاته، نه وجود درش باشد نه عدم. چنین چیزی باید چی باشد؟ باید فی حد ذاته، خالی از وجود و عدم باشد. چه چیزی است که خالی از وجود و عدم است؟ اینکه شما می گوید الوجود اما واجب او ممکن، ممکن هم به امکان ذاتی، چه چیزی است؟ تنها چیزی که پیدا می کنیم، ماهیت است. چرا؟ چون ماهیت فی حد ذاته درش نه وجود اخذ شده نه عدم. ماهیت من حیث هی لیست الا هی، لا موجوده و لا معدومه. البته اینها را دیگر الان زیاد توضیح نمی دهیم، شما هم خودتان خواندید بدایه، نهاییه. ان شاء الله من حیث هی لیست الا هی لا موجوده و لا معدومه را در جای خودش توضیح می دهیم، الان دیگر نباید توضیح بیشتری بدهیم. حالا با این بیان چکار می خواهد بکند جناب علامه؟ می خواهد بگوید ما وقتی می گوئیم ممکن است به امکان ذاتی، و امکان ذاتی یعنی سلب ضرورتین کجا می شود پیدایش کرد؟ جایی که خالی باشد از وجود و عدم. چه چیزی است که این گونه است؟ فقط ماهیت.

سوال: [؟]

استاد: بله، یک بحثی است بعضی از سروران دارند، من اول بیان علامه را درست کنم، تا بعدا برسیم دیگر. آن، بحثهای بعدی است.

سوال: [؟]

استاد: الان خود علامه توضیح می دهد. آن یک اطلاق دیگر است، اصلا معنای متساوی النسبه نداریم، به معنای غیر ضروری الوجود و العدم، اصلا امکان فقری غیر ضروری الوجود و العدم نیست که، ضروری الوجود است.

سوال: [؟]

استاد: حالا ببینیم چطوری است، من بیان علامه را اولاً باید درست کنم، بعد ان شاء الله بیانات خودمان را بگویم.

پس علامه می خواهد چکار کند؟ می خواهد بگوید چنین چیزی را ما فقط کجا باید پیدا کنیم؟ یعنی الان با این توضیح که امکان یعنی غیر ضروری الوجود و العدم یا متساوی النسبه نسبت به وجود و عدم، چنین چیزی را کجا باید پیدا کنید؟ چی متصف به چنین حکمی می شود؟ این فقط ماهیت است. امکان فقری و وجود فقری و آنها چی؟ اصلا چنین نسبتی آنجا برقرار نیست. علامه توضیح می دهد، اینجا را دارم می گویم. ان شاء الله بخوانیم، توضیح می دهم. خب با این بیان چکار کرده جناب علامه؟ بیان ایشان این است باید فی حد ذاته خالی باشد، چنین چیزی جز ماهیت پیدا نمی کنید. و وقتی هم جز ماهیت پیدا نمی کنید، پس موضوع این امکان ذاتی چیست؟ ماهیت. دقت می کنید. بعد می گوید بر اساس همین، می توانیم بگوئیم «کل ممکن زوج ترکیبی». تا گفتید امکان ماهوی، یعنی امکانی که الان شما دنبالش گشتید پیدا کردید، یعنی غیر ضروری الوجود و العدم، کل ممکن هم حتی می توانید بگوئید زوج ترکیبی. چرا؟ چون یقین داریم چنین چیزی جز در ماهیت پیدا نمی شود، پس باید یک ماهیتی باشد، از یک طرف هم باید موجود بشود. چرا؟ گفتیم کل موجود. کل ممکن زوج ترکیبی، له ماهیه و وجود. این بیانی است که جناب علامه آورده.

«الأمر الأول أن موضوع الإمكان هو الماهية» موضوع امکان، ماهیت است. چرا؟ به چه دلیل می‌گویید موضوع امکان، آن امکان ذاتی‌ای که شما قرار دادید؛ این امکان اشاره است به آنچه که به عنوان مقسم قرار دادیم که الموجود اما ممکن او واجب، آن ممکن در الموجود. یعنی موجود اما ممکن او واجب، آن الموجود که گفتید، با توضیح الموجود اما ممکن رسیدیم این چیست؟ سلب ضرورت وجود و عدم به نحو معدوله‌ای است. خب حالا که این را می‌دانیم آنجا، چنین امکانی با چنین وصف‌هایی که در جلسات قبل داشتیم در مثلاً مقام سوم توضیح دادیم، در مقام اول توضیح دادیم، چنین چیزی را کجا باید پیدا کنید؟ در ماهیت. «أن موضوع الإمكان» آنکه بتواند متصف به امکان بشود. موضوع امکان یعنی آنکه متصف به امکان می‌شود. آن محلی که در او امکان قرار می‌گیرد، حالا هر عنوانی بدهید. «أن موضوع الإمكان هو الماهية» چرا؟ «إذ لا يتصف الشيء بلا ضرورة الوجود و العدم إلا إذا كان في نفسه خلوا من الوجود و العدم جميعا». می‌گوید آخر ما امکان را گفتیم یعنی لا ضرورت الوجود و العدم. «إذ لا يتصف الشيء» یعنی آنکه به عنوان موضوع امکان است؛ که «الشيء» چیست؟ همان «مفهوم» یا «ذات» که قبلاً گفتیم. «إذ لا يتصف الشيء» اگر چیزی قرار است متصف بشود به امکان، باید امکان به نحو لا ضرورت الوجود و العدم درش باشد. چون گفتیم امکان یعنی لا ضرورت الوجود و العدم. «إذ لا يتصف الشيء بلا ضرورة الوجود و العدم» که گفتیم امکان یعنی همین لا ضرورت الوجود و العدم. «إذ لا يتصف الشيء بلا ضرورة الوجود و العدم إلا إذا كان في نفسه خلوا من الوجود و العدم جميعا» خب وقتی می‌گوی لا ضروری الوجود و العدم، پس باید فی نفسه نه وجود داشته باشد، نه عدم. چرا؟ چون اگر وجود داشته باشد، نمی‌توانیم بگوییم لا ضروری است نسبت به وجود. اگر عدم دارد، نمی‌توانیم بگوییم لا ضروری است نسبت به عدم. باید فی حد نفسه، دقت کنید چون بحث امکان ذاتی است. فی حد نفسه، همان توضیحی که گفتیم. تقسیمی که بعداً می‌گوییم سه نوع امکان داریم، یا سه نوع بحث‌های وجوب و امکان و امتناع داریم؛ یکی بالذات، یکی بالغیر، یکی بالقياس الى الغیر. آن بالذات گفتیم محل بحث ما است. لذا بحث را آوردیم سر بالذات، فی نفسه. چرا لفظ فی نفسه را آوردی؟ چون بحث بالذات است. یعنی الموجود اما واجب او ممکن، کجا است این بحث؟ الموجود اما واجب او ممکن، در بحث‌های بالذات است. صحبت بالقياس الى الغیر نیست، صحبت بالغیر هم الان نیست. لذا بحث را آورده فی نفسه. یعنی چون ما بحث مان از آن امکان، امکان ذاتی بود. به تعبیر دیگر آنجا که گفتیم الموجود اما ممکن او واجب، ممکن بالذات یا فی حد ذاته او واجب بالذات او فی حد ذاته. این طوری. یعنی مقسم ما آن تقسیمی که گفتیم، بحث بالذات است. خب آن امکان پس چی می‌شود در الموجود اما ممکن؟ می‌شود امکان بالذات، فی حد نفسه. لذا تعبیر کرده «في نفسه». واضح است دیگر. ما می‌دانیم امکان ذاتی، این است. ولی بدانیم این همان چیزی است که بعداً تقسیم سه گانه می‌کنیم، جزو آن تقسیم اول سه گانه است که یا بالذات است یا بالغیر است یا بالقياس الى الغیر. «إلا إذا كان في نفسه خلوا من الوجود و العدم جميعا» چرا این قدر تأکید می‌کنم؟ می‌خواهم بگویم چطور این متفرع بر بحث قبلی است. مگر در بحث‌های قبلی، شما چکار کردید؟ گفتید الموجود اما ممکن او واجب. از او دارد می‌گوید. و ممکن هم یعنی لا ضروری الوجود و العدم. این دو تا بحثی که قبلاً گفته، در مقام اول و سومی که خواندیم گفته؛ طبق آن، دارد اینجا نتیجه می‌گیرد. می‌خواهم نشان بدهم چطور متفرع بر بحث قبلی. تأکید می‌کنم اینها را. واضح است اینها، همه‌تان هم می‌دانید. در جای خودش هم اگر از شما سوال بشود، شما هم همین طوری جواب می‌دهید، می‌دانم. ولی به هر ترتیب، تأکید کنم و فضا را روشن کنم. «إلا إذا كان في نفسه» چی باشد؟ چنین چیزی که بخواهد متصف به لا ضروری الوجود و العدم بشود، باید آن شیء «كان في نفسه خلوا من الوجود و العدم جميعا» باشد، باید خالی از هر دو باشد. و این چیست که این طوری است؟ نه وجود این طوری است، نه عدم این طوری است، تنها ماهیت می‌ماند. «و ليس إلا الماهية من حيث هي». چرا؟ گفتیم ماهیت من حیث هی لا موجوده و لا معدومه. ماهیت من حیث هی، لیست الا هی، خودش است، لا موجوده و لا معدومه، وجود و عدم در ذاتش خوابیده نیست.

حالا که این شد، نتیجه بگیرید: تا گفتید ممکن داریم، ممکن بالذات داریم، «فکل ممکن ذو ماهیه» چرا؟ چون گفتیم این را جز در ماهیت نمی‌توانید پیدا کنید. موضوعش باید این باشد. پس «ذو ماهیه» است. «و بذلك يظهر معنى قولهم» آقایان حکما که چی گفتند؟ «کل ممکن زوج ترکیبی له ماهیه و وجود» هر ممکنی را شما نگاه کنی، هر ممکن بالذاتی که دارید، یقینا باید ماهیتی داشته باشد به اضافه وجود. چرا حالا وجود؟ به خاطر اینکه باید بشود الموجود اما ممکن. دقت کردید. خب این بیان علامه گفته شد.

امکان فقری، اصطلاح دیگری از امکان است (نظر جناب علامه)

جناب علامه اینجا به سرعت می‌گوید اما یک اطلاق دیگری هم از امکان داریم به اسم امکان فقری و وجودی. من اول بیان علامه را اینجا توضیح می‌دهم ولی بعدها باید یک کمی مفصل‌تر ایستاد، اصلا امکان فقری چطور سر در آورد؟ یک لفظی است که فقط ما می‌گذاریم؟ اینها را بعدا عرض می‌کنم. اول بگذارید بیان علامه را بگویم. یک اصطلاحی است به اسم اصطلاح امکان فقری، امکان وجودی، می‌گوید یادتان باشد اگر امکان فقری بحث بشود؛ الموجود اما ممکن او واجب می‌گویید، یعنی ممکن به امکان فقری یا واجب به وجوب استقلالی؛ اگر آن را می‌گویید، این «کل ممکن» دیگر به معنای غیر ضروری الوجود و العدم نیست، سلب ضرورتین نیست، استوای نسبت بین وجود و عدم نیست. خب چرا؟ می‌گوید چون شما خودتان می‌گویید وجود است. خب چیزی که موجود است، متساوی النسبه نسبت به وجود و عدم نیست که شما می‌گویید وجود است اما وجود فقری است. شما خودت می‌گویی چیزی است که ذاتش را وجود تشکیل داده اما وجود تعلقی. پس می‌خواهید بگویید وجود است، دیگر متساوی النسبه نسبت به وجود و عدم نیست، دیگر لا ضروری الوجود و العدم نیست. اینکه این طوری نیست. سلب ضرورتین نیست. این در عین اینکه این هست اما ممکن است؛ که خود این باید در جای خودش بحث کنیم چه مبرری دارد امکان پیش آمده؟ همین طوری مثلا یک اسمی می‌گذارم ممکن یا حقیقت امکان را درش دیدید؟ توضیحش ان شاء الله بعدا.

بیان علامه در نهاییه

متن را بخوانم. «و أما إطلاق الممكن على وجود غير الواجب بالذات» ممکن را بر وجودی که غیر واجب بالذات است، یعنی وجود امکانی. بر وجود، نه بر ماهیت. «إطلاق الممكن على وجود»، نه بر ماهیت. بر وجود غیر واجب «و أما إطلاق الممكن على وجود غير الواجب بالذات و تسميته بالوجود الإمكانی فاصطلاح آخر في الإمكان و الوجوب» یک اصطلاح دیگری است. «فاصلح آخر في الإمكان و الوجوب» که «يستعمل فيه الإمكان و الوجوب بمعنى الفقر الذاتي و الغنى الذاتي» که استعمال می‌شود در این اصطلاح دیگر، امکان و وجوب به معنای فقر ذاتی و غنای ذاتی. «و ليس يراد به سلب الضرورتين أو استواء النسبة إلى الوجود و العدم». دیگر اینجا که شما می‌گویید «امکان فقری»، این دیگر نباید به معنای سلب ضرورتین باشد یا استوای نسبت. استوای نسبت می‌دانید مفاد اثباتی دارد و سلب ضرورتین مفاد سلبی است؛ گفتیم، همان که در نهادش سلب است با آن توضیحی که گفتیم. می‌گوید هیچ کدام اینها صادق نیست اینجا. البته یک بحثی است من دیگر قبلا نکردم، یکی از دوستان پرسید برایشان توضیح دادم؛ استوای نسبت آیا آن همان معنایی که ما می‌گوییم، یعنی همان جواز است یا لازمه جواز است؟ بنده خودم معتقدم لازمه جواز است، آن جوازی که ما گفتیم. حالا باشد این. «و ليس يراد به سلب الضرورتين أو استواء النسبة إلى الوجود و العدم» چرا؟ به چه دلیل نمی‌توانید این امکان فقری را بگویید سلب ضرورتین است یا نمی‌توانید بگویید استوای نسبت نسبت به وجود و عدم است؟ «إذ لا يعقل ذلك بالنسبة إلى الوجود» شما می‌گویید وجود فقری است، وجود است؛ نسبت به وجود دیگر نمی‌توانیم بگوییم متساوی النسبه است نسبت به وجود و عدم، نمی‌توانیم بگوییم سلب ضرورت وجود می‌کنیم. خب این وجود دارد. «إذ لا يعقل ذلك بالنسبة إلى الوجود».

این بیان علامه طباطبائی که گفته شد، جناب صدرا در صفحه ۱۹۴ جلد ۱ اسفار، شبیه این مضمون را دارد. می‌خواهم بگویم یعنی احساس نکنید علامه دارد مثلاً خودش یک کاری دارد می‌کند. این در بیانات صدرا هم در لابلای بحث‌ها آمده. صفحه ۱۹۴ جلد ۱ اسفار، این تعبیر را دارد. یک بحث‌هایی است، آن قلت و قلتی می‌کند تا می‌رسد اینجا «و کون معروض الامتناع بالغير و الوجوب بالغير أي الموصوف بهما ممکنا بالذات» اینکه می‌گویید معروض امتناع بالغير؛ معروض یعنی آن شیء، مثلاً ماهیت یا مثلاً آن وجود؛ معروض امتناع بالغير و وجوب بالغير «أي الموصوف بهما» اینکه می‌گویید مثلاً این ماهیت یا این وجود «ممکن بالذات» اگر به معنای تساوی نسبت یا همین لا ضرورت الوجود و العدم بگیرید، این در وجود معنا ندارد، این در ماهیت معنا دارد. یعنی اگر صحبت امکان به معنای تساوی النسبه یا امکان به معنای سلب ضرورتین بخواهید بگویید، این جز در ماهیت امکان ندارد. در وجود، این را نمی‌توانید بگویید. همین تعبیری که علامه آورد.

این بیان را نگاه کنید «و کون معروض الامتناع بالغير و الوجوب بالغير» آنکه معروض قرار می‌گیرد، مثل ماهیت که الان محل بحث ما مثلاً ماهیت است. آنکه معروض قرار می‌گیرد «أي الموصوف بهما» آنکه وصف به امتناع بالغير می‌شود. حالا اینکه بگویید این مثلاً ماهیت که متصف می‌شود «ممکن بالذات»؛ «ممکن بالذات» به چه معنا؟ «بمعنی ما يتساوى نسبة الوجود و العدم إليه» تساوی نسبت «أو ما لا ضرورة للوجود و العدم بالقياس إليه بحسب ذاته غير مسلم عندنا إلا فيما سوى نفس الوجود و العدم». چنین غیر ضروری الوجود و العدم و چنین تساوی النسبه نسبت به وجود و عدم، چنین چیزی را پیدا نمی‌کنید جز در غیر وجود و عدم. خب چیست؟ ماهیت. «و أما في شيء منهما» اما اگر در خود وجود و عدم بگویید، «فالموصوف بالوجوب الغيري»، آن ممکن به امکان ماهوی که تساوی النسبه هست نخواهد بود. «هو الوجود المتعلق بالغير» وجود متعلق به غیر است. «و بالامتناع الغيري العدم المقابل له». به تعبیر دیگر اگر صحبت امکان کردید و آن امکان به معنای تساوی النسبه نباشد، این، منظور همان وجود غیری یا وجود متعلق به غیر است، وجود فقری است. در وجود فقری باید این حرف را بزنید. یعنی به تعبیر دیگر در وجود فقری، شما صحبت تساوی النسبه را نکنید، ما قبول نداریم، نزد ما درست نیست. آنجا باید چه بگویید؟ آنجا باید بگویید وجود فقری است. و این موجب شد که امکان پدید بیاید. این بیان را خواستم چه بگویم؟ یعنی شبیه همین بیان علامه را جناب صدرا هم گفته. اینجا جزو بحث‌هایی است که نظرهای خودش را می‌دهد، یادتان باشد. چون گاهی ایشان عین عبارات دیگران را دارد نقل می‌کند یا مضمون عبارات دیگران را می‌گوید. اصلاً کلاً در اسفار، خیلی جاها دارد حرف‌های دیگران را می‌گوید ولی یک جاهایی نظر خودش را می‌گوید. الان تعبیر اینجا چیست؟ «عندنا»، «غير مسلم عندنا». حالا «عندنا» را هم نمی‌گفت، ما برایمان واضح است که کجاها حرف‌های صدرا است. این، مال صدرا است. در اینجا همچنین حرفی را زده. به تعبیر دیگر صدرا یک تلاشی کرده، نشان داد که ما یک امکان دیگری داریم به اسم امکان فقری، یک. و این امکان فقری، تساوی النسبه نیست. این امکان فقری، غیر ضروری الوجود و العدم نیست. ببینید چکار کرده. و آن امکانی که می‌خواهد مطرح بشود، کجا است؟ «فما سوى نفس الوجود و العدم» که چیست؟ ماهیت. دقت می‌کنید. این بیان علامه پس از اینجا گرفته شده. خواستم تأکید کنم. البته الان هنوز که نمی‌خواهیم حرفی بزنیم، یواش یواش در بحث‌های صدرا، در بحث‌های علامه، باید مطالب را درست کنیم.

سوال: [؟]

استاد: بله، از یک جهت، مشترک لفظی است به این معنا که یک معنای دیگر دارد؛ ولی امکان است. فقط اینجا من می‌خواهم شروع کنم یک کمی بحث را جلوتر ببرم، ببینید چی در می‌آید. جناب صدرا که این را گفته امکان، بحث امکان را پیش آورده

در امکان فقری یا جناب علامه اینجا صفحه ۴۴ می گوید، در صفحه ۷۰ دارد^۱، صفحه ۴۸ دارد^۲، یکی از اطلاقات امکان را تعبیر کرده امکان فقری. البته یک توضیحاتی است ان شاء الله عرض می کنم. در صفحه ۵۸^۳ و صفحه ۱۷۶ سر در می آورد. یک کمی باید بعدا رویش کار کرد و تمرکز کرد و نکته هایی گفت، ان شاء الله عرض می کنم. در نهایت، صفحه ۴۴ که الان داریم می خوانیم. صفحه ۴۸، آنجایی که معانی امکان را گفته. و صفحه ۷۰، پایان بحث مواد قضایا، آنجایی که می گوید «هذا كله بالنظر إلى اعتبار العقل الماهيات و المفاهيم موضوعات للأحكام» اما اگر «بالنظر إلى كون الوجود العيني هو الموضوع لها بالحقيقة» باشد، صحبت امکان فقری را کرده و تعلق را کرده.

در امکان فقری هم، حقیقت امکان هست (نظر جناب صدرا)

خب حالا یک بحثی را دوباره از اول شروع کنیم. شما که دارید اینجا می گوید، جناب صدرا یک اصطلاحی به اسم امکان قرار داد، یعنی مثلا بحث علت است، می گوید امکان! همین طوری؟! یعنی هیچ مبرری برای امکان نداریم، صحبت امکان پیش آمد؟! امکان و وجوب است، حالا وجوب به معنای استقلال و امکان به معنای فقر و تعلق، یعنی هیچ مبرری برای امکان وجود ندارد، اصلا لفظ امکان را همین طوری خودمان گذاشتیم، گفتیم این هم اسمش را می گذاریم امکان؟! منظور، این طوری است؟! صدرا می خواست این کار را بکند؟! خب می دانید یک دغدغه جدی ای است که به نظرم صدرا می بایست به این سمت برود از اول، بسترش. چرا؟ چون یک بستری دارد، اصالت با وجود است. ماهیت چیست؟ ماهیت با حیثیت تقیدیه وجود، موجود است. خودش فی حد ذاته، وجود، اولاً و بالذات با خودش نمی آید. وجود و موجود، اولاً و بالذات، با خودش نمی آید. حتی آن موقعی هم که موجود است، بالوجود موجود است. الان این انسانی را که می بینیم هست، انسانیت از او گرفته می شود اما این انسانیت را که ازش می گیرید، می گوئیم ثانیاً و بالعرض موجود است. این بحث ثانیاً و بالعرض را ما خواندیم دیگر، در بحث های اصالت وجود خواندیم. اولاً و بالذات، وجود موجود است. خیلی خب صدرا با یک چیز مواجه می شود در بحث وجوب و امکان، می بیند بحث وجوب و امکان همه اش رفته سر ماهیتی که ممکن است و ممکن الوجود است و موجود می شود. و بعدش هم در مقابلش هم واجب قرار گرفته. بسیار خب یک همچین چیزی را گفتند. در فضای صدرایی اصلا ماهیت اولاً حکم موجودیت را که از خودش ندارد، پس بیاید روی یکی دیگر سرمایه گذاری کنید. یعنی بحث وجوب و امکان، یک تقسیم بندی برای چیست؟ هستی است. در خود هستی باید بگردید پیدا کنید، در همان امر اصیل باید پیدا کنید. همچنان که می گوئیم اما علت او معلول، اما خارجی او ذهنی، اما واحد او کثیر؛ در مورد اینها می گوئیم، خب اینجا هم اما واجب او ممکن باید بخورد به خود وجود، نباید بخورد به ماهیت، ماهیت چکاره است اینجا؟! بله، ماهیت را می گوئیم ثانیاً و بالعرض موجود است، حکم موجودیت را ثانیاً و بالعرض دارد؛

^۱ هذا كله بالنظر إلى اعتبار العقل الماهيات و المفاهيم موضوعات للأحكام و أما بالنظر إلى كون الوجود العيني هو الموضوع لها بالحقيقة لأصالته فالوجوب نهاية شدة الوجود الملازم لقيامه بذاته و استقلاله بنفسه و الإمكان فقره في نفسه و تعلقه بغيره بحيث لا يستقل عنه بذاته كما في وجود الماهيات الممكنة فهما شأنان قائمان بالوجود غير خارجين عنه.

^۲ و ربما أطلق الإمكان و أريد به ما للوجود المعلولي من التعلق و التقوم بالوجود العلي و خاصة الفقر الذاتي للوجود الإمكاناني بالنسبة إلى الوجود الواجبي جل و علا و يسمى الإمكان الفقري و الوجودي قبال الإمكان الماهوي.

^۳ أن الوجوب من شئون الوجود الواجبي كالوحدة غير خارج من ذاته و هو تأكد الوجود الذي مرجعه صراحة مناقضته لمطلق العدم و طرده له فيمتنع طرد العدم عليه. و الوجود الإمكاناني أيضاً و إن كان مناقضاً للعدم مطارداً له إلا أنه لما كان رابطاً بالنسبة إلى علته التي هي الواجب بالذات بلا واسطة أو معها و هو قائم بها غير مستقل عنها بوجه لم يكن محكوماً بحكم في نفسه إلا بانضمام علته إليه فهو واجب بإيجاب علته التي هي الواجب بالذات يأبى العدم و يطرده بانضمامها إليه.

اینکه اصلاً پرت از مسئله است. یعنی حکم موجودیت، مال خودش نیست. ممکن الوجود بودنش هم باید بگوییم بالعرض است. ممکن الوجود یعنی امکان را شما می‌گویید اما موجودیتش را دارم عرض می‌کنم. موجودیتش از خودش نیست. این چه تقسیم بندی وجود است؟! صدرا آمد گفت باید فکر دیگری کرد. فکر دیگر چیست؟ یک راه این است که اصلاً بگوییم بحث امکان و وجوب عقیم است، بگذاریم کنار. یک راه این است که نه، اتفاقاً همین بحث امکان و وجوب را می‌شود نگه داشت و در فضای وجودی سامان داد، در فضای وجود اصیل سامان داد. صدرا این کار را خواست بکند. چیزی که سر در آورد، این طوری شد: ما با دو نوع وجود روبرو هستیم، یک وجود واجبی یک وجود امکانی. خب جناب صدرا شما که می‌گویید وجود امکانی، همین طوری اسمش را گذاشتی امکانی؟! می‌خواهی چه بگویی؟ یعنی چون وجوب و امکان بود، حالا ما هم یک اسم امکان می‌گذاریم! یا واقعاً هویت امکانی درش در نظر می‌گیری. یعنی وجودی که شما می‌گویید دارد، همین لحظه‌ای هم که دارد، باز از وجود امکانی بودن در نمی‌آید. چه می‌گویید شما؟ صدرا می‌گوید من می‌خواستم واقعاً بگویم یک وجود امکانی است. توضیحی صدرا در جایش داده، به نظرم خیلی خوب است. معیار این است: فی حد ذاته مع قطع النظر عن الغير آیا موجودیت برایش ثابت است یا نه؟ اگر فی حد ذاته، با قطع نظر از غیر؛ قطع نظر از غیر، بحث چیست؟ بحث بالذات است دیگر، صحبت بالغیر نیست، صحبت بالقیاس الی الغير هم نیست. فی حد ذاته اگر موجودیت برایش ثابت است یا به تعبیری وجود برایش ضروری می‌شود؛ یعنی معنایش این می‌شود دیگر. چون معیار بحث ما چی بود در بحث‌های ضروری؟ فی حد ذاته، حکم موجودیت برایش ثابت باشد. صدرا این طوری تعریف کرد. این می‌شود ضروری الوجود، این می‌شود واجب. اما اگر فی حد ذاته مع قطع تعلق، قطع نظر از غیر بگویید؛ قطع نظر، قطع تعلق هم می‌شود. قطع نظر از غیر بگویید، چی باید بگویید؟ می‌گوییم وجود الان هست ولی فی حد ذاته موجود نیست. فی حد ذاته، موجودیت برایش ثابت نیست مگر با غیر. این الان تعبیرش اگر خوب نگاه کنید، یک تعبیری است کمی جلو بروید یک معنای ویژه هم دارد. البته من بعداً معنای ویژه‌اش را عرض می‌کنم. معنای اصلی اولش چیست؟ با قطع تعلق از غیر بخواهی به او نگاه کنی، حکم موجودیت برایش ثابت نیست؛ با قطع نظر از غیر، فی حد ذاته. می‌گویی وجود است، الان هم وجود است، حقیقتش هم وجودی است اما آن گونه که شما در واجب با یک چیزی روبرو بودی؛ واجب چی بود؟ وجود را از خود می‌جوشید. ولی این، وجودش از خودش نمی‌جوشد. این کاری است که صدرا کرده. خواست توضیح بدهد، از یک طرف هم خواست امکان ماهوی را هم نگه دارد. می‌دانید چطوری تعبیر کرد؟ این طوری گفت: یا وجود برای آن شیء فی حد ذاته ثابت است، این می‌شود واجب الوجود. یا فی حد ذاته برایش ثابت نیست، با تعلق به غیر، با قید غیر مطرح است؛ و این قید غیر، یا به نحو حیثیت تقسیدیه هست یا حیثیت تعلیلیه. با این کار، چکار کرده؟ گفته اگر حیثیت تقسیدیه هست، می‌شود امکان ماهوی. اگر حیثیت تعلیلیه است، می‌شود امکان فقری. این کار عملاً خواست بگوید هویتا هویت امکان را دارد. امکان یعنی چی؟ یعنی فی حد ذاته، ضرورت برایش ندارد یا به تعبیر دیگر فی حد ذاته، جواز دارد. البته این جواز را بنده دارم توضیح می‌دهم. این را صدرا یکجا گفته ولی این متن که خواندم چکار کرد صدرا؟ یک جوری گفته بود که معنای دیگری دارد. حالا بگذارید الان این را بخوانم.

سوال: [؟]

استاد: الان می‌خوانم، ببینید چطوری است. یک کمی می‌خواهیم بخوانیم ذهنیت پیدا کنیم، فردا من توضیح می‌دهم. چون وقت ندارم، می‌خواهم اول، فضا را روشن کنم.

سوال: [؟]

استاد: حالا می‌خواهیم این لفظ فی حد ذاته را معنا کنیم. اول می‌خوانم، بیشتر می‌خواهم شما را دغدغه مند بکنم، بعد فردا وارد می‌شویم دیگر، بینیم چکار باید کرد.

اولین متن: صفحه ۸۵ جلد ۱ اسفار

خب بحث مواد ثلاث، همین اول مواد ثلاث، صفحه ۸۵ جلد یک اسفار. «فالتقسیم الأقرب» یعنی بهتر است که این طوری تقسیم بندی کنیم. آن تقسیم را قبول نکرد، چون «کل ماهیت» بود و کل ماهیت هم واقعا به معنای ماهیت بود، گفت اینکه معنا ندارد. واجب که ماهیت ندارد، ممتنع که ماهیت ندارد. اینکه به درد نمی‌خورد، گذاشت کنار، آمد رسید به تقسیم اقرب. «فالتقسیم الأقرب إلى التحقيق ما يوجد في كتبهم» آنچه که در کتاب‌هایشان هست «أن کل موجود إذا لاحظ العقل من حيث هو موجود و جرد النظر إليه عما عداه» یعنی فقط نگاه کند به خودش، هیچی دیگر را همراهش نبیند. «فلا يخلو إما أن يكون بحيث يُنتزَع» یا «يُنْتزَع» یعنی این عقل «من نفس ذاته بذاته الموجودية بالمعنى العام الشامل للموجودات و يُحَكَّم» یا «يَحَكَّم» این عقل «بها عليه أم لا يكون كذلك». تعبیر ایشان چیست؟ تعبیر می‌کند «إذا لاحظ العقل» قطع نظر از غیر کند، به حیثی است که انتزاع می‌کند من نفس ذاته بذاته موجودیت را انتزاع می‌کند «بالمعنى العام الشامل للموجودات» معنای عام موجودیت که آقایان می‌گفتند مفهوم عام وجود. «و يحكم عقل بها عليه» حکم می‌کند به این موجودیت بر آن شیء بدون اینکه هیچ چیز دیگر بیاید. این می‌شود واجب بالذات. «أم لا يكون كذلك»، خب «لا يكون كذلك» را توضیح بده. «بل يفترق في هذا الانتزاع إلى ملاحظة أمر وراء نفس الذات و الحقيقة كانتسابه إلى شيء ما» که ذوق تاله می‌گفت «أو انضمام شيء ما إليه أو غير ذلك». پس دو قسمش کرد. بالاخره باید یک غیری را مطرح کنی. تا غیر را مطرح نکنید، نمی‌توانید انتزاع کنید. «فالأول هو مفهوم الواجب لذاته الحق الأول و نور الأنوار» و امثال اینها «و حقيقة الحقائق». «و الثاني لا يكون ممتنعا لذاته بعد ما جعلنا المقسم الموجود فلنسمه ممكنا سواء كان ماهية أو إنية» خواه بخواهد ماهیت باشد، همین شد بحث امکان ماهوی. «أو إنية» باشد، همین بحث امکان فقری. «إلا أن موجودية الماهيات بانضمام الوجود إليها و انصباغها به». حالا توضیح می‌دهد، بعد ادامه دارد. من می‌بینم وقت تمام شده، همین جا نگهش می‌دارم، ان شاء الله فردا. ببینید یک باری دارد این تقسیم اقرب. اگر جدی بگیرید، یک باری دارد. یعنی وجود، همان انیه‌ای که ایشان می‌گویند، فی حد ذاته، نه به حسب غیر، موجود نیست.

و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته

مؤسسه آموزشی
پژوهشی نفحات